

کتاب

تذکرة الشعراء

از تصنیف

امیر و لشکاره بن علاء الدّولة بختی‌شاه الغازی

السكرتیر

کتابت تاریخ ۱۹۲ هجری با تمام رسم و کتابت تاریخ ۱۳۱۸ هجری

مطابق ۱۹۰۰ میلادی بسعی و اهتمام و تصحیح اقل عباد

ادوارد برون انزلی

معلم زبان فارسی در دارالفنون کبریج در مالک محروسه انگلستان

بزیر طبع آراسته گردید

طبع و مطبعه بریل در مدینه لندن  
التي هي من مداين مالک لفلندک المحروسه



(مقدمه مصحح)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ،

بعد از حمد و ثنای خداوند یکتای بی همتا و درود نا محدود بر جمیع  
رسل و انبیاء چنین گوید اقلّ عباد ربّ المبدأ و المعاد آذوآرد برون  
انگلیسی غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه که از عنفوان جوانی و ایام شباب  
بتحصیل السنه و علوم مشرق زمین اشتیاق تمام داشتم و کتب آنها را  
مطبع نظر خود ساخته بودم تا در سنه ۱۸۸۷ مسیحی مطابق سنه ۱۳۰۵  
هجری سفر ایران میسر شد و در سال مذکور در ماه محرم از راه طرابزون  
و ارضروم وارد تبریز شدم و از آنجا بطهران و اصفهان و شیراز و یزد  
و کرمان رفتم و در هر شهری جوای ملاقات علما و فضلاء آنجا  
شدم و درک صحبت آنها را غنیمت بزرگ شناختم و از خرمن فضایل و  
معارف هر يك خوشه بردم و فراخور حال خود توشه اندوختم تا بعد  
از يك سال در ماه محرم سنه ۱۳۰۶ از راه طهران و مازندران بوطن  
مألف خود مراجعت نمودم و در دار الفنون کبریج که بسافت پانزده  
فرسخ از لندن است معلم زبان فارسی گشتم و بتدریس آن لسان شیرین  
الحان اشتغال ورزیدم و حالا تقریباً سیزده سال میشود که این شغل  
شریف بر عهدۀ این بندۀ موکول است و در آوان تدریس اسباب و کتب  
تحصیل طلاب را سخت غیر مکی یافتم و بجز کتابهای شاهنامه و گلستان  
و بوستان و دیوان حافظ و بعضی کتب دیگر ازین قبیل که بارها درین  
صفحات چاپ شده است و در همه جا بسهولت یافته میشود سائر کتب مفید  
اگرچه در ایران و ممالک عثمانیه و مصر و هندستان و سائر بلاد اسلام  
چاپ شده باشد در فرنگستان کمتر پیدا میشود و اگر هم با صد اشکال و  
زحمت بدست بیاید چون اکثر فهرست ندارد کسیکه طالب مطالی

مخصوص باشد نمی تواند بسرعت و سهولت بمطلوب خود نائل آید و اوقات خود را در تفحص متصود ضایع و تلف میکند، گذشته ازین بسیار کتب خیلی نفیس و مفید بچاپ نرسیده نه در مشرق و نه در مغرب و بعضی از آنهاست که در مشرق با سنگ چاپ شده است چون بخط شکسته است چندان بکار مبتدیان خصوصاً طالبان فرنگی که خط نسخ را بهتر از سایر خطوط میدانند و بدان مانوس اند نمیخورد، درین خصوص حال طالبان زبان فارسی خیلی بدترست از حال طالبان زبان عربی که از بذل جهد و همت علمائیکه بدان زبان گرانمایه پرداخته اند چه در مشرق و چه در مغرب بیشتر تواریخ و سیر معتبره مثل تاریخ طبری و دینوری و مسعودی و یعقوبی و ابن الاثیر و فخری و ابن خلیکان و ابن خلدون و غیره بطریق اجمل و اکمل مطبوع گشت و حال آنکه کتب و آثار اکثر مؤرخین فرس مثل تاریخ جهان کشای جوینی و جامع التواریخ رشید الدین و تاریخ گریه حمد الله مستوفی قزوینی و تذکره الاولیاء شیخ فرید الدین عطار و تذکره الشعراء عوفی که مستوفی است بلباب الالباب و خیلی کیابست چنانچه گویا بیشتر از دو نسخه خطی در همه عالم موجود نیست و بسیار تاریخهای دیگر که خیلی مفید و عزیز بلکه طالب اطلاعات کامله را بر احوال فرس لازم و ناگزیرست تا بحال در زاویه نسیان افتاده است و استفاضه از آنها ممکن نیست جز در کتبخانه های بزرگ لندن و پاریس و سایر مدائن معتبره فرنگستان، بعد از مدتی نائل درین خصوص و تلف این فندان و ناسف بر قحط کتب مفیده عالیله چاردره منحصر بر این دیدم که کسانیکه مولع و راغب بزبان و فنون فرس شده اند چه از آن قوم شریف باشند چه از گروهی دیگر فراخور قدرت همت خود را بر آن صرف نمایند که ازین آثار منتدمین که بطریق امانت بها وا گذاشته اند و ودیعت نهاده آنها را مفیدتر و مرغوبتر میدانند بگزینند و هر قدر میسر باشد از نسخهای صحیح قدیم جمع نموده بمقابله و تصحیح و تهذیب

آن کتب شریفه نسی منسی شد پردازند و بعد بزبور طبع آرند تا فوائد آنها را عام ساخته مورد ثنای ذوی الافهام گردند، پس چون بحمد الله فرصت و فراغی داشتم از برای این کار و رغبتی تمام بمطالعه و استنساخ این نوع تواریخ و سیر و آثار چنانچه کثوم بن عمرو العتابی میگوید شعر

لنا ندماء ما نهلّ حدیثهم • امینون مأمونون غیباً و مشهداً  
 یفیدوننا من علم ما مضی • و رأیا و نادیباً و امرأ مسدداً  
 بلا عاقب تخشی و لا خوف ربیبی • و لا تنقی منهم بناناً و لا یدا  
 فیان قلت هم احياء لست بكاذب • و ان قلت هم موتی فلست مفئداً

لذا عزم من بران ثابت و مصمم گردید که اقلاً طرح چنین کتابخانه آثار ادبای فرس را بینگم تا هم بطلاب فرنگستان که بزبان فارسی اشتغال دارند خدمتی کرده باشم هم بقدر مقدور احباء علوم قرون ماضیه بنام و هم از عهد منی که صناید عجم را برگردن منست بدر آیم، ولی بعد از آنکه رأی بند برین کار قرار گرفته مدتی متردد بودم که از اقسام کتب نفیسه که در نظر داشتم کدام را برگزیم تا آخر چون دیدم که میل اکثر طلبه زبان فارسی بآثار اشعار شعراست خیال کردم که یکی از تذکروهائیکه از احوال این طائفه حاکمست نزد ایشان خوبتر و مرغوبتر خواهد بود و چون مناقب الشعراء ابو طاهر الکاتونی که معاصر سلاجقه بود یکی از میان رفت و لباب الالباب عوفی بغایت نادرست و در آن وقت در دستم نبود مصححت چنان دیدم که تذکره الشعراء دولتشاه که معاصر مولانا نور الدین عبد الرحمن جانی قدس الله سره بود و کتاب خود را در سنه ۸۹۶ نوشت بدو اختیار افتد تا درین کتابخانه نخستین جلد باشد با وجود آنکه یک مرتبه در سنه ۱۲۰۵ در بی چاپ شده است و بیشتر مضامین آن در جلدی ترکی العبارة مسنن بسنیة الشعراء که در سنه ۱۲۵۹ در اسلامبول چاپ شد مندرج است چرا که این تذکره دولتشاه کتابیست سلیس العبارة مشتمل بر احوال صد و پنجاه

کمابیش از مشاهیر شعراء متقدمین و متوسطین و علاوه بران اطلاعات کثیره دارد از تاریخ سلاطین ماضیه و دول خالیه بطوریکه مقدمه و مدخل خوبی است از برای هر کسی که بخواهد این قسم معلومات را بهم برساند و چون خود کتاب حاضرست و محاسن آن واضح و باهر در وصف آن اطناب را صواب نیبیم ولی در باره مؤلف آن چند کلمه گفتن روا باشد، در کتاب مجالس النفایس تصنیف امیر علی شیر نوئی که ممدوح و مرئی دولتشاه بود در ابتدای مجلس ششم چنین نوشته یافتیم،

راجع آتنجی مجلس غه، آتنجی مجلس خراسان نینگ و بعضی بر نینگ میر زاده لاری و سایر آزاده لاری ذکریدا کیم طبع سلامتی و ذهن استقامتی آلاغه باعث نظم بولور اما مداومت قیلماس لار علو شان و رفعت مکان دین، اول جمله دین میر دولتشاه فیروزشاه بیگ نینگ عم زاده سی امیر علاء الدوله اسفراینی نینگ اوغلی دور، فیروز شاه بیگ نینگ مکت و عظمتی خود عالم اهلی قاشیدا گوش دین روشن راق دور تعریف فه احتیاج ایرماس، امیر علاء الدوله داغی اهل کیشی ایردی اما دماغی خفت پیدا قیلیب ضایع بولدی و لیکن امیر دولتشاه درویش وش و خوش طبع و کوب صلاحیت لیغ بیگیت دور، آبا و اجدادی طرفیدین کیم امارت و ظاهر عظمت و تجملی بولغای کچیب گوشه اختیار قیلدی و فقر و دهفت بیله قناعت قیلیب فضایل و کمالات اکتسایغنه مشغول بولدی، اوشبو مضموندا کیم بو مختصر بینالادور مجمع الشعراء تصنیف قیلیب دور هر کیشی آنی مطالعه قیلسه مصنف نینگ کمال و استعدادین معلوم قیلور اما یاقین دا خبر گیلدی کیم فانی عالم دین رحلت قیلیب دور واقع بولسه تنگری آنکا رحمت قیباغای، بو مطلع آنینگ دور کیم مطلع

زی از آفتاب عارضت شمع جهان روشن

ز چشم آن روشنی کرده دل را خان و مان روشن

و هم در اول مقدمه هان نسخه که در سنه ۹۸۷ استنساخ یافت و حالا در کتبخانه بزرگ لندن محفوظست آن امیر جلیل تذکره دولتشاه را مذکور دارد و میگوید

و امیر دولتشاه کیم خراسان ملکی نینگ اصیل میرزاده لاریدین و فضل و دانش زیوری بیرله بهره مند و فقر و قناعت ناجی بیرله سربلند دور هم سلطان صاحب قران آتیغه تذکره الشعراء آنلیغ کتاب بینیب دور، واقعا بسی زحمت تارنیب دور و بو طایفه نی بخشی جمع قلیب دور و بو بابدا یانا داغی رسایل و کتب بار اما بارچه سی دا بورون اوتکان شعرا و ابرته کیچکان فصحا نینگ آتی مذکور و صفاتی مسطور دور، انتهن کلامه،

در بعضی مواقع این کتاب هم لختی از احوال دولتشاه بقراین معلوم میشود چنانچه از حسب حالی که در مقدمه آن درج کرده است (ص ۱۱-۱۴) میبینیم که در سن پنجاه سالگی بتالیف این کتاب شروع نمود و بخیال خودش شخص اول بوده که حالات و مقامات شعراء ایران را نوشته یعنی که بر کتابهای ابو طاهر خاتونی و عوفی که چند صد سال قبل از او از بن قبیل تالیفها ساخته بودند مطلع نبود و از جای دیگر (ص ۲۲۷-۲۲۸) معلوم میشود که پدرش علاء الدوله از مقربان و ندمای شاهرخ سلطان بود و از جای دیگر (ص ۴۵۵-۴۵۶) معلوم میشود که برادرش امیر رضی الدین علی هم از ندمای سلاطین و امرا بوده است چنانچه ندیم سلطان بابر و امیر محمد خدایداد بود و از خاتمه کتاب (ص ۵۲۲-۵۲۳) معلوم میشود که دولتشاه در جنگ چکن سرای که میان ابو الغازی سلطان حسین و شاهزاده سلطان محمود واقع شد حاضر بود، در سائر مواقع که باحوال خود اشاره میکند بیشتر شکایت میکند چنانچه (ص ۸۰) بعد از وصف سخاوت سلاطین پیشین نسبت بشعرا میگوید اکنون اگر شاعری از مدوح خود دو خروار شاغم طلب کند حقیر ندانند

و منت دارند که تخفیف تصدیع میکند و در جائی دیگر (ص ۱۷۹ - ۱۸۰) شکایت میکند از آنکه مردم فرومایه دون که کار ایشان و پدران ایشان گاو بندی بود اکنون دم از سیاحت دیوانی و عمل سلطانی میزنند و بعمالداری مشغول میشوند که درین کار نقصان دین و ملت و شکست شرع و سنت است و در جائی دیگر (ص ۴۲۳) علما و شعراء وقت خود را زجر و ملامت میکند که چرا از کلمه الحق خاموش می مانند و زبان بنصیحت بزرگان نمی کشایند و در دو جای دیگر (ص ۲۹۱ - ۲۹۲ و ۴۲۷) از فقر و بی چیزی و قرضداری خود و سنگدلی و درشتی و خونخواری عمالداران که بقول خودش شیوه ایشان طمع بمال مسلمانان است و کیش ایشان دروغ و بهتان شکایت میکند و از این همه معلوم میشود که با وجود اصالت و نجابت و حسب و نسب و فضل و عرفان و تقرب ببارگاه سلطان و تربیت وزیر امیر علی شیر باز گاه گاهی مبتلای زحمت و مشقت میشد و در صحبت عرفا و شعرا و مطالعه دواوین شعر و کتب تواریخ و سیرت سلی میجست چنانچه خواجه حافظ میفرماید

درین زمانه رفیقی که خالی از خلالت  
صراحی می ناب و سفینه غزلت  
و چون بند باسنساخت و تهذیب و تصحیح این کتاب مستطاب پرداختم  
بغیر از چاپ بی سه نسخه خطی که در کتبخانه دار الفنون کمریج محفوظ است  
پیش نظر داشتم، ازین سه نسخه یکی که علامت (Add. 831) را دارد در  
سنه ۹۷۹ استنساخ یافت دوم که علامت (Add. 813) را دارد در سنه  
۱۱۰۴ سوم که علامت (No. 6. 47) را دارد در سنه ۹۸۴، پس از روی  
این چهار نسخه متن کتاب را استنساخ نمودم و هر جا که اختلافی بود  
آنچه را که اصح بنظر می آمد اختیار کردم و در تحفیک اسماء رجال و  
اماکن جهدی بلیغ نمودم تا متن کتاب از تحریفات و تصحیفات و خطایا  
و نقایصی که بمرور زمان و غفلت کتاب عارض اکثر نسخه های آن گردیده  
است مصفا و مبرا گردد، این کار استنساخ در شب جمعه نهم رمضان



سنه ۱۲۱۴ انجام پذیر شد و در جمادی الاولی سنه ۱۲۱۵ چون در یازدهم مؤتمر (یعنی انجمن علماء) مستشرقین که در پاریس منعقد شد حاضر بودم قصد و نیت خود را در چاپ کردن این کتاب و افتتاح این کتبخانه که آثار تصنیفات ادبای فرس باشد پیش سائر مستشرقین معروض داشتم و استبداد نمودم و همچنین در دوازدهم مؤتمر مستشرقین که در جمادی الثانی سنه ۱۲۱۷ در روما بوقوع پیوست در همین خصوص نطقی کردم و نیت خود را بعرض حضار رسانیدم تا فی الجمله مقرر شد که کتاب در مطبعه بریل در شهر آیدن در مالک فلنک که ولاندیز هم میگویند چاپ شود بجهت آنکه در همه فرنگستان قوی نیست که مثل اینان در دو بیست سال گذشته بلکه بیشتر در تحصیل السنه و علوم شرقیه و طبع و نشر کتب عربی و فارسی بذل جهد کرده باشد بلکه درین خصوص در مغرب زمین ید بیضا نموده اند و گوی سبقت را از سائر ملل غرب ربوده و لهذا هیچ مطبعه نیست در همه فرنگستان که چنان شایسته و ارزان باشد از برای چاپ کتب شرقیه، پس معین شد که کتاب آنجا چاپ شود با حروفات خوب پاکیزه مثل آنهاییکه در بیروت شام در مطبعهها بکار میبرند و در تحت حمایت انجمن علوم شرقیه انگلیسی در لندن که مشوق آن کار بود نشر شود و قیمت آن از برای اشخاصیکه پیش از انتشار آن مشترك و معین باشند دوازده شلنگ انگلیسی که پانزده فرانک فرانسه باشد محسوب شود و از برای سائرین که بعد از چاپ شدن و انتشار یافتن آن طالب باشند هزده شلنگ یا بیست و دو فرانک و نیم الا در بلاد شرق که آنجا بقیمت اول فروخته شود تا نفعش اعم باشد، و چون این مقدمات مقرر شد پیش از آنکه نسخه مصححه خود را بدست صاحب مطبعه بدم با چند نسخه دیگرش مقابله نمودم که یکی از آنها در سنه ۹۸۰ در جهرم فارس نوشته شد و یکی از رفقا و اصدقای بنده اعنی دکتر راس که حالا مهم زبان فارسی است

در دار الفنون لندن آنرا دو سه سال قبل ازین در بخارا خریدند بود و هرچنانکه اشکالی و شبهه بود با نسخه‌های دیگر که قدیم‌تر و صحیح‌تر بود چه در لندن و چه در پاریس و چه در سائر جاها مقابله نمودم و این کار مقابله تا ۲۶ ربیع الاول سنه ۱۳۱۸ که امسال باشد طول کشید، اتفاقاً هنگام فراغ ازین کار وقتی بود که موکب هایون اعلیحضرت شاهنشاهی السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان مظفر الدین شاه قاجار خلد الله منک و شید ارکان دولته در شهر پاریس شرف نزول ارزانی داشتند و امید آن بود که این مملکت را هم بقدم مبارک خود مشرف و مزین فرمایند و چون غافل ازین بودیم که بجهت بعضی موانع غیر مترقبه این امید صورت نخواهد بست هرکسیکه خیرخواه ایران و دعاگوی آن سلطان جوانبخت کامران بود بقدر امکان باظهار مراتب اخلاص و امتنان خود میکوشید تا مملکت انگلستان هم در ادای مراسم مہنیت و اکرام نسبت بآن مہمان هایون و آن خاقان میامن مقرون از سائر مالک فرنگستان عقب نماند، از آن جمله رأی رئیس و اعضای مجلس مشورت انجمن علوم شرقیه انگلیسی بر آن قرار گرفت که تبریکنامه با آنچه ازین کتاب تا آن وقت چاپ شده بود معروض خاک پای مبارک هایون گردانند و اگرچه بسبب موانعی که حاصل شد خاک انگلستان بقدم موکب هایون مشرف نشد باز بحسن توسط بعضی از اولیای دولت ابد مدت آن تبریکنامه با این کتاب معروض خاک پای هایون گردید و اعلیحضرت شاهنشاهی چون دیدند که تشویق اهل غرب بعلم و آداب شرق باعث نشید روابط اتحاد و اتفاق و سبب ازالہ خلاف و نفاق تواند بود تبریکنامه و کتاب را قبول فرمودند و انجمن مشار الیه و بندرا مظهر مراحم ملوکانه گردانیدند حتی بحضرت مستطاب اجل ارفع اشرف اتابک اعظم و صدر اعظم امین السلطان و دستور همه کشور ایران ادام الله بقاءه الشریف و اعلی مقامه المنیف که حقیقه فی بومنا هذا مغایه بزرجمهر را دارد در عهد نوشیروان یا نظام

الملك در ایام الپ ارسلان و در سخاوت دارای خصائل و شائل آل برمک است فرمودند تا بطریق عضویت افتخاری و فوق العادتی از اجزای انجمن مشار الیه شوند تا این نشان مکرمت سلطانی و هنرپروری بندگان خاقانی باعث مزید شوق مستشرقین که أُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ أَوْ بِالْصِّينِ شیوه حال خود ساخته‌اند گردد و این بند هم بطریق خاص مظهر مراحم شامله ملوکانه گردید چنانچه در ماه جمادی الاول درین سال یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجه سوم خارجه برین دعاگو ارزانی داشتند تا قرین مفاخرت و مباحثات گردید و آنرا زیب صدر اعتبار خود ساخته مباحی و سربند باشم،

پس بر فحوای النَّاسُ عَلَى دینِ مُلُوكِهِم از ایرانیان مخصوصاً و سائر اهل شرق عموماً توقع چنین دارم که نیت بند را در احیای اسماء و آثار کبار مؤرخین و اصحاب سیرایران زمین که بمرور دهور در گوشه نسیان افتاده تحسین فرمایند و هرگاه بر سهوی یا خطائی واقف گردند آنرا بستر عفو ببوشند و در تصحیح آن بکوشند تا بر فحوای مَنْ صَفَّ اسْتَهْدَفَ هدف تیر ملامت خُرده گیران نگردم، اما هرگاه این کتاب مقبول نظر دانش پژوهان شرق و مستشرقین غرب افتد نیت آن دارم که بتدریج بقدر فرصت و امکان کتابهای دیگر ازین قبیل بزبور طبع در آرم تا بدین کتبخانه که برای آثار تصانیف ادبای فرس مؤسس داشته امر ملحق گردد، از آن جمله آنچه در نظر دارم تاریخ گریه است از تصنیف حمد الله مستوفی قزوینی که در سنه ۷۲۰ نوشته شد و لباب الالباب عوفی که قدیم ترین تذکره‌های شعرای فرس است که تا این ایام محفوظ مانده است و تاریخ طبرستان محمد بن حسن بن اسفندیار که این هر دو کتاب در قرن ششم هجری تألیف شد و تذکره الاولیاء شیخ فرید الدین عطار که در قرن هفتم نوشته شد و جمعی از سائر تواریخ مرغوبه مفیده، و بالله التوفیق علی کل حال و هو المستعان المتعال،



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحمیدی که شاهباز بلند پرواز اندیشه بر ساحت و فضای کبریای آن  
طیران نتواند نمود و تجیدی که سیمرغ قلبه قاف عقول انسانی بذروه  
عزت و عظمت آن بال نیارد کشود حضرت با رفعت واجب الوجودی را  
سزاوار است جل ثناؤه و عظم کبریاؤه که از خواص آباء هفتگانه علوی  
و آثار اموات چهارگانه سفلی موالید سه گانه را بجز وجود موجود ساخت  
و هر یک را از افراد کاینات بر حسب استعداد و قابلیت به محلی و  
مرتبی لایق مرتب و مهتد گردانید،

شعر *فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ*

۱. و از بدو فطرت نوع انسان را از جمله اجناس موجودات و تمامت  
مکونات بتعدیل مزاج مشرف و ممتاز فرموده تاج کرامت و شریف  
هدایت و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَهْدِ وَ أَلْبَسْنَاهُمْ مِنْ  
الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا بر تارک میمون و فرقی  
همایون ایشان نهاد و رقبه زمین و زمان و نبات و حیوان را در رقبه  
۱۵ تسخیر این جنس خطیر در آورده قوت ناطقه را که مفتاح کنوز حقایق  
و کججور رموز دقائق است در جیب با ترحیب آن جماعت مودع ساخت  
شعر *قدرت اوست که پرورده بشیرین کاری*

*طوطی ناطقه را در شکرستان ممال*

*حکمت اوست که پروانه دین داد بعقل*

*تا نهد شمع هدایت بشبستان ضلال*

۲. لا جرم جمع انسان عظیم الشان شکرانه این نعمت منیع و موهبت  
بدیع را در شاهراه بیان و معانی گنه جلالش میپویند و بنطق کلام لا  
أَحْصِي ثَنَاءَ عَلَيكَ تفسیر تنزیه و تقدیس ذات بیمثالش میگویند و علی

۲۴ *الدوام بحبل متین کرمش تمسک می جویند،* بیت

شکر کدام فضل بجای آورد کسی \* حیران بماند هر که درین افکار کرد  
 تَبَّ عَلَيْنَا فَإِنَّمَا بَشَرٌ \* مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

و آلف تحیت و رضوان و اصناف محبت و غفران از دل و جان  
 روشن رویان ایمان نثار روضه منور و مرقد معطر رازدار سر ما اوحی  
 و مسند نشین دلی فتدای شیرین کلام و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ حَامِلِ بَارِ  
 کرامت این هوَ إِلَّا وَحَىٰ یُوحِی دُرَّةَ النَّجَّاسِ سُرُورَانِ مَالِکِ اصْطِفَا ابُو الْقَاسِمِ  
 مُحَمَّدٌ مِصْطَفَىٰ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَادِ کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَىٰ إِنَّ اللهَ وَمَلَائِكَتَهُ  
 يُصَلُّونَ عَلَیْكَ يَا اَبَا الدِّینِ اٰمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوْا وَسَلِّمُوْا نَسْلِیْهَا، فصیحی  
 که مسیح از مهد عزت بمحمد او زبان می کشاد و ملیحی که عزیز مصر  
 ۱. خلافت در ملاحظتس تقدیم میداد، بیت

یتیمی که نا کرده قرآن درست \* کنجخانه چند ملت بشت

فی منقبت خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین، مؤلف الکتاب،

اساس شرع را گردیده بانی \* چهار ارکان اقلیم معانی  
 نخست آن صادقی کو کرد بنیاد \* اساس شرع و دین از صدق و ارشاد  
 دوم آن عادل معار دین دار \* که دایم خشت میزد بهر این دار  
 سوم آن شیخ جنت زینت عرش \* که افکند از حیا این خانه را فرش  
 چهارم عالی کز علم محبوب \* در این خانه را بر خلق بکشود  
 مسیحا کو بخت چارمین است \* بر ایشان در فضیلت پنجمین است  
 صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ وَ اصْحَابِهِ وَ التَّابِعِينَ لَهُم بِاِحْسَانٍ اِلَى یَوْمِ الدِّینِ،

۲. ذکر محمد پادشاه اسلام خلد الله ظلال سلطنته و شید ارکان مملکت،

پس از حمد دادار نعت نیست \* وزان پس دعائی که فرضت چیست  
 دعای شهنشاه دیهم و گاه \* پدر بر پدر خسرو و پادشاه  
 فرازنده پایه سرورک \* فروزنده تاج نیک اخترک  
 ز آب کش ابرگریان شده \* ز تاب نقش بهر بریان شده  
 ۳. فشانده کجج هریا بزم \* دراننده قلب خارا بزم

سپهر از کمر بستگان درش \* ظفر یک سپاهیست از لشکرش  
 کجا لشکر عزم او سیر کرد \* رود چرخ گردنده آنجا بگرد  
 بر آفاق گسترده ظل همای \* در آن سایه آسوده خلق خدای  
 ز یک سوی ظلمت ز یک سو امان \* چو سدیست شمشیر او در میان  
 ز شیر درفشش درفشان ظفر \* چو از خانه شیر تابنده خور  
 نه بیند بصر روی او جز بجناب \* نه بیند نظیرش نظر جز در آب  
 گر از کوه پرسی که در بحر و بر \* که زبید که بندند پیش کمر  
 بانظ صدای پاسخ آید ز کوه \* که سلطان حسین آسمان شکوه  
 الا اے جهاندار فیروز بخت \* سزاوار شای و زیبای تخت  
 سر فرقدان پایه تخت نست \* بلند آسمان سایه بخت نست  
 نگین است خورشید بر افسرت \* حیابست ناهید در ساغرت  
 زمین و زمانه بکام تو اند \* همه پادشاهان غلام تو اند  
 شب مملکت را مه و اخترے \* تن سلطنت را سر و افسرے  
 زهی در تن مملکت جاودان \* وجود تو چون جان و حکمت روان  
 کسی را که کین تو اش داد تاب \* ندادش جز از چشمه نیغ آب  
 اگر جمله بر کوه خارا کنی \* چو خاشاکش از جای خود بر کنی  
 بگرد تو شهزادگان جهان \* همه خسروان بدیع الزمان  
 ز کان شرف هر یکی گوهری \* چو حورند ایشان و جنت هری  
 درین عالم از هرچه بایستنسیت \* نکوتر ز فرزند شایسته نیست  
 بدیدار شهزادگان شاد باش \* ز اندوه آینده آزاد باش  
 صبح سعادت صباح تو باد \* جنود ملائک جناح تو باد  
 کسی را که بانست در سر غرور \* کلاه از سر و سر ز تن باد دور

در بیان فضیلت فصاحت و بلاغت و تفصیل اصحاب این صناعت \*

بر رای منیر و خاطر خطیر ارباب فضل و فطنت و اصحاب علم و حکمت

۲۵ ظاهر و واضح است که حق سبحانه و تعالی از مکن عالم غیب و از گنجینه

مغز لا ریب مجموعه همچون وجود انسانی بصدر ظهور نیاورده و در حدایق حقایق و شکرستان دقایق بجان فزائی و دلکشائی و شیرین زبانی چون نطق انفاس ناطقه نطق آدمی طوطی از جمله مرغان اولی اجنحه به نیت حسن نیروورده،

۱. نخستین فطرت پسین شمار، تویی خویشان را بیازی مدار  
اعلی عالیین مراتب انسانی علم و حکمتست که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ از آن عبارت است و اسفل سافلین آدمی جهل و حماقت است که تَمَّ رَدْدَنَا إِلَىٰ اسْفَلِ سَافِلِينَ بآن اشارت است، پس از فحوی این کلام کریم مقرر شد که از حضیض حقارت مهالک باوج مراتب ملائک جز باوصاف انسانی و معرفت یزدانی نتوان رسید،

۲. تو ز آدم خلیفه بگور، قوت خویش را بفعل آور  
نطق و فصاحت انسانی را کلید ابواب معانی نهاده اند بلکه طلسم کنوز دقایق را بدین مفتاح کشاده اند آدمی بقوت نطق و تمیز از حیوان ممتازست و گرنه در وجود با جمیع خلائق انبازست، زبان بهایم و دواب یزدان صموت و حجاب محبوسست و اگر نه همه اشیاء بنزدشان محسوس است، عارف روی قدس سره درین باب میفرماید

۳. حسن حیوانی ندارد اعتبار، ای اخی در کوی قصایان گذار  
فرهی حیوان کند از خورد و نوش، می شود انسان قوی از راه گوش دریغ نباشد که چنین طوطی از شکرستان فصاحت و مقال محروم ماند  
۴. و تأسف نشاید که مثل این بلبل از گلستان آمال معدوم گردد، عالم ارواح که شناف و صافیست فیض آن ارباب فصاحت را وافی و کافیست، بیت  
در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند، آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم  
صاحبدلی را از آنجا که مقام و حال اوست لا شک شاهد عدل قال و مقال اوست، پس برین تقدیر سیاحان ببادی حقیقت و سباحان بحار طریقت  
۵. نه بر عبث در بادیه جهانگذار حکمت و معرفت و در بحار خونخوار اندیشه



و خبوت سیاحت و سیاحت کرده اند بلکه از خار مغیلان این بادیه گلی  
چیده اند و از غواصی این بحر لا یتناهی بدر دانه رسیده اند، بیت

ز آتش فکرت چو پریشان شوند \* با ملک از جمه خویشان شوند

بیان تخصیص شعراء از فرقه فصحا و بلغا،

۵ عارفان و فاضلان معانی غریبه و معارف دقیقه را مثل عروسی تصور کرده اند  
و شیوه نظم را بر عرایس افکار زیوری دانسته اند، هر چند حسن و  
لطافت محبوب بی زیور تمام است اما کار عود بی وجود مجمره خام است،  
قطعه

عشق مشاطه ایست رنگ آمیز، که حقیقت کشند برنگ مجاز

۱۰ نا بدم آورد دل محمود، بطرازد بشانه زلف ایاز

مشاطگان عرایس افکار و ناقدان نفیس اسرار شاعران نامدارند که  
غواص طبع کریم و سیاح ذهن مستقیم ایشان در لجه از لجه لا مکانی  
هزاران در معانی بساحل زندگانی رسانند بلکه بر فرق اهل معانی فشانند،  
بتحقیق شاهباز معنی مقید دام این جمع و توسن تند نکته رام این فرقه است،

۱۵ قال السنائی فی هذا المعنی

شاعران را از شمار راویان مشرک که هست

جای عیسی آسمان و جای طوطی شاخسار

۲۰ علماء آثار و رواة اخبار اتفاق کرده اند که از زمان هبوط آدم پاک بدین  
توده خاک بهر وقتی نوعی از علوم بین الناس جلالتی و قدری می یافته  
است و حکماء آن اقوام و علماء آن انام بدان علم می کوشیده اند  
و منهاج نبوت را بدان استدراج می پوشیده اند چنانکه بعد نوح علیه  
السلام علم دعوت و عزیمت و بروزگار ابرهیم علیه السلام علم آتش کاری  
و بروزگار موسی علیه السلام علم سحر و سیمیا و بدور عیسی علیه السلام  
حکمت و طبابت و مہرہ این فنون عن عمی العیون بدین علوم دعوی  
۲۵ نبوت می کرده اند و این علوم را معجزه می دانسته اند، پس قدرت بی

عَلَّتْ الْهَى بِرَفْحَوَى وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ افْتِضَاىَ أَنْ  
 كَرَدَ كَهْ اِنْبِیَاءِ اَوْلِو الْعِزْمِ رَا صَلَوَاتِ اللّٰهْ وِ سَلَامَهْ عَلَیْهِمْ اِجْمَعِیْنَ جِهَةً اِبْطَالِ اَنْ  
 اِدْبَانِ وِ كُوشْمَالِ سِرُورَانِ اَنْ زَمَانِ مَبْعُوثِ كَرْدِ، چنانكه معجزه نوح علیه السلام  
 دَعَاىِ اَوْ بُوْدَ كَهْ رَبِّ لَا تَنْدُرْ عَلَیَّ الْاَرْضِ مِنْ الْكٰفِرِیْنَ دَبَّارًا وِ مَعْجِزَهْ اِبْرَهیم  
 ۵ علیه السلام دخول او در آتش بود كه قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وِ سَلَامًا عَلَیَّ  
 اِبْرَهیم وِ مَعْجِزَهْ مُوسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ عَصَا مَبَارَكِ اَوْ بُوْدَ كَهْ جَمِیْعِ اَلَاتِ وِ  
 اِدْوَاتِ سَحْرَهْ رَا فَرُو بَرْدِ كَهْ قَالَ اَلْقِهَا يَا مُوسَى فَاَلْقَاهَا فَاِذَا هِیَ حَبِیْةٌ تَسْعَى  
 وِ مَعْجِزَهْ عِیْسَى عَلَیْهِ السَّلَامُ حِكْمَتِ بُوْدِ وِ طِبَابَتِ كَهْ بَدَمِ جَانِ بَخْشِ اَوْ مَرْدَهْ  
 زِنْدَهْ شَدِ كَهْ وِ اُبْرِیُّ الْاَكْمَهْ وِ الْاَبْرَصَ وِ اُحْيِی الْهَوْتِیَ وِ بُوْقْتِ ظُهْرِ  
 ۱۰ حَضْرَتِ خَاتَمِ النَّبِیِّیْنَ صَلَوَاتِ اللّٰهْ وِ سَلَامَهْ عَلَیْهِ فَصَاحَتِ وِ بِلَاغَتِ بِنُوْعِ  
 شَرَفِ یَا فَنْتَهْ بُوْدِ كَهْ فَصْحَاىِ عَرَبِ بَدَنِیْنِ عِلْمِ دَعْوِیِّ نَبُوْتِ مِیْكَرْدَهْ اَنْدِ وِ اُمِیَّهْ  
 بِنِ اَبِی الصَّلْتِ كَهْ پِشْوَاىِ شَعْرَاءِ مُشْرِكَانِ بُوْدَهْ اَسْتِ وِ آیهْ كَرِیْمَهْ وِ الشُّعْرَاءِ  
 یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ در حق آن گمراه نزول كرده دایم دعوی باطل كردی و  
 قرآن عظیم و فرقان كَرِیْمِ كَهْ حُرُوفِ اَنْ ظُرُوفِ بِلَاغَتِ اَسْتِ مَعْجِزَهْ  
 ۱۵ حَضْرَتِ رَسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وِ سَلَّمَ كَشْتِ كَهْ قُلْ لَئِنْ اَجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وِ  
 اَلْجِنُّ عَلَیَّ اَنْ یَاْتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا یَاْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ  
 ظَهْرًا قُرْاٰنِ كَهْ كَلَامِ شَنَابُخِشِ سَجَّانِیْ اَسْتِ مَبْطَلِ مَرْخِرْفَاتِ شَیْطَانِیْ كَشْتِ،  
 چون قدم قرآن بذروه عبوق رسید فصحاى عرب سر در زیر كَلِیْمِ  
 خَمُولِ وِ اِدْبَارِ كَشِیْدَنْدِ، كِرْمِ شَبِ تَابِ پِشِ چَشْمَهْ اَفْتَابِ وِ پَارَهْ قَصَبِ  
 ۲۰ بِنُورِ مَاهْتَابِ چَهْ تَابِ اَوْرَدِ، شیخ عارف نظامی رحمة الله علیه مناسب این  
 حال میفرماید

عَرْشِ وِ شَرْعِ وِ شَعْرَازِ هَمْ خَوَاسْتَنْدِ \* كَكَارِ عَالَمِ زَیْنِ سَهْ پَسِ اَرَاَسْتَنْدِ  
 كَرِ بُدِیْ كُوْهْرِیْ وِ رَاكِیْ سَخْنِ \* اَنْ فَرُوْدِ اَمْدَكِ بَجَاىِ سَخْنِ  
 غَرْضِ اَزِیْنِ اَطْنَابِ اَنْسْتِ كَهْ پَایَهْ فَصَاحَتِ وِ بِلَاغَتِ رَفِیْعِ وِ مَنِیْعِ اَسْتِ وِ  
 ۲۵ حَضْرَتِ بَا رَفْعَتِ رِشَالَتِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وِ سَلَّمَ هَمْوَارَهْ شَعْرَاءِ اِسْلَامِ رَا عَزِیْرِ

و مکرم داشتی و بر زبان مبارک حضرت گذشته که **این من الشعر حکمة** و باتفاق جمهور علما در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب عظام ایشان شعرا شعر گفته اند و مدایح گذرانیده اند و صله و تربیت یافته اند و قبل از مبعث حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شعرا را حکما می نوشتند و هر کس در علم شعر ماهر می بوده امیر قبیله و قومی می شده و **امرؤ الفیس** که یکی از استادان شعراست پادشاه بوده است بیامه و اورا **ماء السماء** لقب بوده، صاحب کتاب **شرف النبی** می آورد که **حسان بن ثابت** رضی الله عنه یکی از شعرای حضرت رسول صاعم بوده و همواره مدح حضرت رسول کردی و جواب اشعار شعرای کفار کثرتی و ماریه قبطیه را و خواهر اورا که شیرین نام بود ماک شام بپدیه پیش رسول صاعم فرستاد و ماریه را رسول بخدمت خود قبول کرد و ابرهیم فرزند رسول از آن جاریه است و شیرین را حضرت رسالت بصاه شعری که **حسان** بروز غزای خندق جهت رسول صاعم گفته بود بدو بخشید، و نیز حضرت امیر المؤمنین و امام المتفین **اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و ائمه** معصومین علیهم السلام و تابعین و اکثری از مشایخ طریقت و سلاطین روزگار بگفتن شعر اشتغال نموده اند قیاس باید کرد که علی که علم قران عظیم ناخ آن علم شده در مرتبه و پایه کم علی و عملی نباشد، (حکایت) حکایت کنند که سلطان محمود غزنوی هر کس را که بدست خود بزدی آن کس را دیگر هیچ آفریده نتوانستی زدن و گفتندی که همچون محمود کسی باید که اورا بزند، جائی که حرمت مخلوقی بل بنده و بندزاده بدین نوع است پس علی که شکننده آن قران عزیز باشد هیچ علی آنرا نتواند شکست، و بروزگار قدیم شعرا را تعظیم و تکریم بلا غایت کرده اند و ملوک و اغنیا و صدور و وزرا صله شعرا را بر ذمت خود فرض عین بلکه عین فرض میدانسته اند، (حکایت) حکایت کنند که روزی که حضرت رسالت پناه صاعم مدینه مبارکه را بفر قدم شریف خود مزین و مشرف می

فرمود انصار و اعوان در آن روز جنگی مُبْتَهَج و مسرور بودند و کبیرگان شاعر بر سر راه رسول اشعار تهنیت بدین منوال میخواندند شعر

طَلَعَ الْبَدْرُ إِلَيْنَا مِنْ ثِيَابِ الْوُدَاعِ \* وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا إِلَيْهِ دَاعٍ  
چون رسول رب العالمین بخانه ابو ایوب انصاری رضی الله عنه نزول فرمود  
اول سخنش این بود که کبیرگان که بقدم ما مسرور بودند و مدح و تهنیت  
میگفتند لا بد است که از انعام عام خود ایشانرا محظوظ گردانیم و از  
راد آورد شریف خود آن مستورات را حصه رسانیم و از جیب با ترحیب  
خود هر یکی را قراضه بخشید، (حکایت) حکایت کند که اعشی از بزرگان  
شعراء عرب بود و او از پامه است، روزی بمجلس احنف بن قیس درآمد،  
دید که احنف بن قیس و حنظله بن شیب که ابناء اعمام بودند نشسته اند  
و با هم در باب فضیلت و کرم و توانگری و خیل و حشم در مناظره و  
مفاخره اند و بارنامه و شکوه خود بیان میکنند، در آخر هر دو اتفاق  
کردند که اعشی مردی منصف و فاضل است میان ایشان حکم باشد،  
اعشی فی الحال روی بحنظله کرد و این شعر برو خواند، شعر

كَمَيْتِكَ مِنْ وَرْدِهِ أَفْرَةٌ \* وَ دَارِكَ مِنْ دَارِهِ أَنْزَةٌ  
وَ تَوَيْتَ أَنْفُسُ مِنْ تَوَيْهِ \* وَ إِسْمُكَ مِنْ إِسْمِهِ أَنْبَةٌ  
وَ لَكُمَا الضُّدُّ أَوْلَى بِهِ \* وَ أَعْمَالُهُ بِالْعَلَى أَشْبَهُ

حنظله در هم زده شد و از مجلس بیرون رفت و احنف خرم شد و اعشی را  
در کنار گرفت و بوسه ها بر روی او داد و در اثنای آن حال اعشی گفت  
ای امیر اگر در پذیری نصیحتی کنم، گفت بگو، گفت زینهار که در مجالس  
بمفاخرت خود سخن نگوئی و مناظره نکنی که این شیوه طریق بزرگان  
نیست، بیت

اگر مشک خالص تو داری مگوی، که ناچار مشهور گردد بپوسه  
احنف گفت سه هزار گوسپندت بخشیدم صاه شعر و هزار شترت بخشیدم  
۲۵ که در نظر خصم حماییت من ضرردی و هزار شتر دیگرت دادم بدین

نصیحت که از گنج شایگان بنزد من بهتر است و در آن یک روز سه هزار گوسپند و دو هزار شتر تسلیم اعشی نمود و اعشی و اتباع و ذریت او بالداری در دیار عرب مشهور شدند، و انوری درین باب میگوید

بیت

۵ چرا بشعر مجرّد مفاخرت نکنم، ز شاعری چه به آمد جریر و اعشی را (حکایت) و امام سماعی حکایت کند که اصمعی گفت که روزی بقیله بنی اسد رسیدم و بخانه‌های اولاد طلحه بن جبیر اسدی که از امراء بنی اسد بودند نزول کردم، مرا ضیافتی چنانکه رسم بزرگان باشد نمودند، اطوار آن ابرار مرا بدل خوش آمد، گفتم لا بد است مدیعی جهت این قوم گذتن و

۱۰ این سه بیت در مدح آن جماعت انشا کردم شعر

أَبَاءَ طَلْحَةَ طَابُوا بِالْبَدَىٰ مُجَمًّا ۖ اذ طِيبَ الْمَجْدِ وَالْعُلَيَاءِ مَجْدَهُم  
فَأَسْمُهُمْ قَاصِرٌ عَنِّ بَوْمِهِمْ شَرَفًا ۖ وَ بَوْمُهُمْ حَاسِدٌ عَنِّ فَضْلِهِمْ غَدَمَهُم  
صَغِيرُهُمْ كَكَبِيرٍ فِي أَقْتِنَاءِ عَلِيٍّ ۖ مَن نَلَقَ مِنْهُمْ تَقَلُّ لَأَقْبِتُ سَيْدَهُم

و آن عزیزان سه هزار گوسفند با سه غلام جوان بمن همراه کردند، بعد از آن در مجلس هارون الرشید ذکر فضائل و کرم و ایادی و نعم آن قوم

۱۵ مکرم می‌کردم، هارون گفت چرا باید که اینچنین قوم فاضل از خدمت درگاه گردون اشتباه من عاقل باشند، فی الحال بحضور ایشان مثال فرستاد و آن قوم را تربیت فرمود و اقطاع و مراسم و مرتبه امارت یافتند و هرگاه

که مرا دیدندی گفتندی که ما بزرگی را از تو بگوسپند لاغری چند خریده‌ایم، ۲۰ (حکایت) صاحب ترجمان البلاغه آورده است که صاحب سعید مکرم بن

العلاء بروزگار سلطان مسعود غزنوی از کرمان کرمان بود و وزیر با استقلال بوده، شیل الدوله که یکی از اکابر شعرا و فضلاست باوازه ساحت و کرم مکرم از نیشاپور عزیمت کرمان نمود و بمدح وزیر قصیده انشا کرد

که مطلعش اینست شعر

دَعِ الْعَيْسَ تَدْرَعُ عَرَضَ الْعَلَاءِ ۖ اِلَىٰ ابْنِ الْعَلَاءِ وَ اِلَّا فَلَا

صاحب گفت این قصیده چند بیت باشد، شاعر گفت چهل بیت زیاده است وزیر خادمی را فرمود تا بدره زر تسلیم شاعر کرد و عذر خواست که هر بیتی را از ابیات قصیده تو بدره زر صله میباید داد و در خزانه من چهل بدره زر نیست، و اگر چنانچه ذکر انعام سلاطین و اکابر که در حق طائفه شعراء بصدور رسیده زیاده بر این ایراد شود موجب اظناب می شود، و این فرقه همیشه نزد سلاطین کامکار و اعیان روزگار محترم و مقبول بوده اند و از شعرای عجم استاد رودگی را امیر نصر ابن احمد سامانی صله نظم کتاب کليلة و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرمود و امیر عنصری بعهد سلطان محمود غزنوی مرتبه امارت یافت و امیر معزی را سلطان جلال الدین ملکشاه منصب ندیمی مجلس خاص بخشید، اما درین روزگار پایه قدر این فرقه شکست یافته و منزل شده است بسبب آنکه نا اهلان و بی استحقاقان مدعی این شغل شده اند، هر جا کوش کنی زمزمه شاعر بست و هر جا نظر کنی لطیفی و ظریفی و ناظر بست اما شعر از شعیر و ردف از ردیف نمی دانند، و گفته اند که (ع) هر چیز که بسیار شود خوار شود، و گمان غلط برده اند که مقصود از شعر نظم است و بس و ندانسته اند که در حجاب این حمله ابکار اسرارست و در درون این حجره مخدرات افکار، بیچارگان ساده نظم ساده دل جهت خاطر ساده رویان زنجی میزنند، حکیم فاضل اوحید الدین انوری از روی غصه و رنج این طائفه این بیت گوید

شعر در نفس خویشتن بد نیست \* ناله من ز خست شریح است  
 و ما این داوری و گله مندی را بقطعه از سخنان شیخ عارف آذری بر طرف  
 کنیم و این جماعت را نیز بدانچه دانند و توانند معذور داریم  
 (نظم)

اگرچه شاعران از روی اشعار \* ز یک جامند در بزم سخن مست  
 ولی با باده بعضی حرینان \* فریب چشم ساقی نیز پوست

زبان معنی ایشان که نظم \* دهان از گفته صورت فرو بست  
 همه غواص دریای کمالند \* که در بحر حقیقت افکند شست  
 مبین یکسان که در اشعار این قوم \* و رای شاعری چیزی دگر هست

حسب حال مؤلف و سبب تحریر این تالیف \*

۵ مسود این سواد نورانی و مصور این صورت پر معانی اقل عباد الله الملك  
 الغنی دولتشاه بن علاء الدوله بختیشاه الغازی السمرقندی ختم الله له بالحسنی  
 بر رای جهان آرای ارباب دین و دولت و اصحاب فضل و فطنت معروض  
 میگرداند که من بنده روزگار شباب و ایام فضل و اکتساب را در جهالت  
 و بطالت بسر بردم و دو سه روزه زندگانی که سرمایه سعادت جاودانی  
 ۱۰ است بما لا یغنی تلف کردم، چون از روی محاسبت و مراقبت بزوزنامه  
 حیات نظر نمودم دیدم که کاروان عمر کرانمایه در تیه گمراهی پنجاه مرحله  
 قطع نموده بود، از دیوان حکمت عنوان حضرت قدوة المحققین و قبله  
 العارفین نور الملة و الدین مولانا عبد الرحمن جامی ادام الله تعالی برکات  
 انفاسه الشریفة این رباعی را مناسب مأل و بر حسب حال خود یافتم  
 (رباعیه)

۱۰

تا ده بودم بسی زبون افتاده \* تا بیست و سی زره برون افتاده  
 در جهل و عی داده چهل سال بیاد \* در پنجه پنجهم کنون افتاده  
 با خود اندیشه کردم که از دفتر دین و دانش که فهرست مجموعه کمالات  
 است حرفی نخوانده و از جاه و مراتب آباء و اجداد بی بهره مانده، اینچنین  
 ۲۰ عمر تلف شده را چه عوض و این سودای بی سود را چه غرض، بعدما  
 که زخم شمشیر نشویر خوردم و ساعتی بندامت بسر بردم دیدم که در دولت  
 گذشته تدبیری نیست و در مهلت روزگار حالت تأخیری نه، بیتی از  
 مخلصهای شیخ با اخلاص آذری بیامد

بیت

آذری عمر بیازمچید و غفلت بگذشت

آنچه باقیست مشو غافل و فرصت در باب

۱۵

(ع) کی عمر رفته کس بدویدن گرفته است، آخر مصلحت آن دانستم که پیش از آنکه پای مرکب حیات در سنگلاخ اجل مجروح شود (ع) دست بکاری زخم که غصه سر آید \* علم را پایه بلند و مایه ارجمند یافتم اما دیدم که مشاهده آن عروس جز بمجاهد روزگار صبا نقش نمیندد که الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْأَخْجَرِ، اگرچه طفل راهم اما قرین پنجام و شاهراه سلوک بحقیقت اگرچه طریقه و اصلان و وظیفه کاملان است اما بیت

تا جان نکی خون نخوری پنجاه سال \* از قال ترا ره ننمایند بحال  
من گمراه که بعد از تضحیح و اتلاف پنجاه بقالی نرسیده باشم بحال رسیدن  
بحال باشد، قصه و غصه ملازمت درگاه سلاطین را چه گویم، اگرچه این  
۱۰ طریق شعار و دثار آبا و اجداد این مستمند است اما نفس را در مراسم آن  
خدمت نا مؤدب دیدم بضرورت پای از آن کراس منیع در کشیدم،

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگراف  
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

عاقبت سودا در فکر این زیان بود دماغ ضعیف مرا در ربود و قوت  
۱۰ مخیله بدین رباعی ترتم می نمود رباعی  
در دهر مرا نه جاه و مای حاصل \* نه علم و کمال و وجد و حالی حاصل  
مردان در مردان زده اند از چه مراست \* چون نا مردان خواب و خیالی حاصل  
آخر از حسرت و پشیمانی و اندوه و پریشانی بزایه ادبار مجاور گشتم و  
بگوشه تنهائی معتکف نشستم از بطالت ملالت بر خاطر مستولی شد  
۲۰ (ع) هاتف عقل این ندا در داد بیت

عاطل منشین ورقی میخراش \* ور نتوانی قلبی میتراش

چون کنوز معانی ظهور نمود دانستم که قلم ازدهای آن گنج بود، با قلم دو  
زبان یکدل شده گفتم ای مفتاح کنوز دانش بتو مشورت میکنم که بسعی  
بنان من و بدندان تو کدام رقم است، قلم بصدای صریر با من تقریر



که هر چیز کان گشتی گفته اند \* بر و بومر دانش همه رفته اند  
 علماء دین داد آثار و اخبار دادند و ابواب قصص انبیا بر رخ خلق  
 کشاده اند، شیخ عطار که مرقد او از ریاحین انوار معطر باد در تذکره  
 الاولیاء ید بیضا نمود و مؤرخان دانا در تواریخ و مقامات سلاطین توانا  
 مجادها پرداخته اند و کتابها ساخته و همچنین در معرفت بلاد و مصلحت  
 عباد آنچه بایستی است فضلا در آن کار جهد نموده اند و یادگاری  
 گذاشته اند،

آنچه مجهول مانده در عالم، ذکر تاریخ و قصه شعراست  
 جهت آنکه علما با وجود کمال و فضل بدین افسانه محقر قلم رنجه نکرده  
 ۱۰ اند و سر همت فرو نیاورده اند و دیگران را اوقات مساعدت نکرده  
 بلکه بضاعت آن نداشته اند، القصه تاریخ و تذکره و حالات این طائفه را  
 هیچ آفریده از فضلا ضبط ننموده، اگر رفی بر وجه صواب درین ابواب  
 نمود آید حقا که بر وجه صلاح خواهد بود، این شکسته چون از خازن  
 گنجینه معنی این رموز اصفا نمودم دانستم که این صید از قید صیادان  
 ۱۵ این صناعت جسته و این در بروی ارباب طلب بسته است، از آنچه  
 شکسته بسته در مدّة العمر دیده و از آن خوشه که از خرمن کرام چیده  
 بودم از تواریخ معتبره و از دواوین استادان ماضی و اشعار متقدمین و  
 متأخرین و از رسائل متنوّقه و کتب سیر و غیر ذلك تاریخ و مقامات و  
 حالات شعرای بزرگ که ذکر دواوین اشعار ایشان در اقالیم مشهور و  
 ۲۰ مذکورست جمع نمودم و از عهد اسلام الی یومنا هذا بتقریب شبه از  
 تواریخ سلاطین بزرگ که شعرای نامدار بروزگار آن طائفه بودند درین  
 تذکره بقلم آوردم و از منشآت اکابر و لطائف اعظم و تحقیق معرفت  
 بلدان آنچه توانستم بقدر الوسع و الامکان درین تذکره بایراد رسانیدم و  
 چون این عروس حقایق از جمله غیب روی نمود تأمل نمودم که در  
 ۲۵ حمایت شبستان کرم کدام صاحب دل تواند بود و قدر این مخدّره عصمت